

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

الطباصنه در
در احوال و عوارض
مفردات و متعلمه بان
رضا خان مخلص بهت
باو استماعا سلا له الاطبا اقا
محرمانا و طهرانی سمیتا بدیر
تاریخ ایام کتاب الکرده
تدریج کتب کتب کتب
مجله

فہرست تیزرہ موسومہ بکتاب گنج شائقان تصنیف آقا میر محمد قزلباشی طبرانی بطور عم طبرانی ۱۳۴۲

شماره	مخلص و نام	شان جنوری
۲	دیباچہ	
۱۲	درج نخستین کہ حاوی سبب شرح احوال شانزادگان عظام	
۱۳	۱ آگاہ - شانزادہ اعظم اردو شیر میرزا	
۳۳	۲ بیضا - امام علی میرزا	
۴۰	۳ رنوارن - سام میرزا	
۵۸	۴ سلطان - محسن میرزا	

شماره	موضوع	صفحه
۵	عبدالباقی میرزا	۶۹
۶	جلال جلال الدین میرزا	۷۴
۷	تذکره دوم - در احوال شترانیکه در کساده حضرت صدر اعظم بوده و مقام بدیله در محضر عالی سروده اند -	۷۷
۸	شرح نسب و ذرا احوال خاندان اعظم (ناصرالدین شاه)	۷۹
۹	حاجی میرزا افاسی	۹۰
۱۰	میرزا تقی خان	۹۸
۱۱	نظام الملک میرزا کاظم خان	۱۰۵
۱۲	میرزا علی خان	۱۱۰
۱۳	حسین قلی خان	۱۱۱
۱۴	میرزا صدرالدین محمد	۱۱۲
۱۵	باغ نظامیه	۱۱۳
۱۶	قصر اودیبه	۱۱۴

نشان صفحه	تخلص و نام	نشان صفحه
۱۱۷	ادیب - عبد العلی خان	۱
۱۳۲	اسحاق - میرزا اسحاق	۲
۱۳۶	آبانی - نضالد	۳
۱۴۱	انیس - سرزا جعفر آقا سید صادق مجتهد طباطبائی	۴
۱۴۳	اشوب - میرزا ابوالقاسم نشی	۵
۱۴۷	آشفته - رضاقلی خان	۶
۱۵۲	بیدل - سرزا حاجی محمد کرمانشاهی	۷
۱۶۰	جمره - سرزا فرج کاشانی	۸
۱۶۷	جرس - سرزا مهدی طهرانی	۹
۱۷۱	خرم - عبد الباقی خراسانی	۱۰
۱۷۴	خاقانی - سرزا حبیب اللہ محلاتی	۱۱
۱۸۲	ذوقی - حکیم میرزا فتح اللہ طباطبائی	۱۲

نشان صفحه	تخلص و نام	نشان صفحه
۱۸۹	روغت - پیرزا مصطفی بناوندی	۱۳
۱۹۰	زین العابدین برودوی - تخلص با بسم می نماید	۱۴
۱۹۲	سالک - پیرزا محمد حسین اصفهانی	۱۵
۱۹۵	سرور - پیرزا محمد حسین سناهندی	۱۶
۲۰۲	سروش - شمس الشعرا پیرزا محمد علی اصفهانی	۱۷
۲۳۱	شهباز - پیرزا ابراهیم تبریزی	۱۸
۲۳۴	شهباز - تاج الشعرا پیرزا نصرالدین اصفهانی	۱۹
۲۳۶	شیفته - پیرزا ابوالقاسم بهدانی	۲۰
۲۳۸	صفا - پیرزا عبدالحمید قرشی	۲۱
۲۳۱	طرف - پیرزا فرج الله محلاتی	۲۲
۲۳۳	عجیب - محمد خلیل عازندران	۲۳
۲۳۶	عبدالطلب کاشانی - تخلص ندارد	۲۴
۲۳۸	غفا - پیرزا جواد خوشنویس اصفهانی	۲۵

نشان کتاب	موضوع و نام	نشان کتاب
۳۵۰	فان - ملا حسین	۲۶
۳۵۲	فروغ - میرزا مهدی اصفهانی	۲۷
۳۵۴	فرب - میرزا عبدالغفار	۲۸
۳۶۲	قائمی - سررا حبیب الله شیرازی	۲۹
۳۷۰	کلهر - ملا حسین کرمان شاهی	۳۰
۳۷۲	محرم - میرزا عبدالوهاب کرمان شاهی	۳۱
۳۷۴	مصور - حاجی علی قلی نقاش اصفهانی	۳۲
۳۷۶	مطرب - آقا علی اکبر عبدالان	۳۳
۳۷۸	مهدی - میرزا مهدی منشی	۳۴
۳۸۰	نامی - سید مهدی طباطبائی	۳۵
۳۸۵	نثار - میرزا مهدی خان کرودی منشی ثانی نظام	۳۶
۳۸۶	وصالی - میرزا رضا مازندرانی	۳۷

نشان صفحه	تخلص و نام	نشان کتاب
۴۷۸	۳۸ ولی - حکیم ولی اللہ باشی فوج بست	
۴۸۲	۳۹ دبیر - میرزا حسین سجانی	
۴۸۵	۴۰ صباح - محمد صباح اصفہانی	
۴۸۷	ملحقات	
۴۹۸	۴۱ سامانی - میرزا حسن سپرورم حکیم قاکانی	
۵۰۲	۴۲ انجمن - میرزا اسماعیل شیرازی	
۵۰۹	۴۳ مجد الدین مرزا ابوالفضل ساوجی - اسم بجائے تخلص	
۵۱۸	۴۴ میرزا محمد حسین اردوبی	
۵۲۲	۴۵ شترپی - میرزا ابراہیم خراسانی	
۵۲۹	۴۶ یزدانی - مرزا عبدالوہاب خان شیرازی	
۵۰۰	۴۷ خاوری - مرزا محمد اسماعیل مارندزانی	
۵۴۱	۴۸ سکین - اصفہانی	

نشان سلسله اسما

تخلص و نام

نشان صفحه

- ۵۹۵ سگ در احوال بولک
- ۵۹۶ ۴۹ شری - آقا میر محمد باقر طهرانی
- ۶۰۸ ۵۰ محمد حسین بحرانی راقم این کتاب
- ۶۱۰ نظم میرزا ابراهیم شری تخلص در سلسله اسما و تارک

تمام شد - ۲۸ شنبه ۱۳۳۳
روز پنجشنبه



پس پس این و شایسته آنکه بر آن در دو و بیست و یک روز پیش بر کرده پنهان خواست ازین کارش آنست که شش سال پیش ازین تاریخ در خسته به کار پادشاهی خسرو نامید
 و شکر پادشاه که با کینه بنده جهان فرود خاک با کجی و پوچی بر شاک با تریه زرتشتی هندوستانی برای کشور کردی در فرخنده بوم ایران آمد و چندین در
 نیشم که بدید که در شتابان این دیار ناما ساکاری کرد و شش کج رفتار و ستمکاری و زکار ناما پادشاهان و زار و سبزی ایشان کمی گرامینه چنانکه شصت سال
 پیش ازین شهر خانوار دیر بود و پس از بیست سال چهار هزار ابراج سیده و اکنون پیش از یک هزار خانوار بجای مانده اند و بزکارگان تازیان از باستان پول برکی
 که بزبان تازی می گویند بر این کرده نماده چنانکه سالیهای پیش دولت توان بهیچا به تریه آنها بوده پس در کاهی که چهار هزار خانوار بجای مانده بودند کار پردازان
 کارخانه خردی بر جریه آنها از و در بسیار نیکو کرد و چنانچه نوشته بودند سپس آنها از دادن آنمایه پول مناب شده و باره که از شش تا توانی و نایز
 خود در در میگاه شمشاد جهان پناه که انداخته و در بخشش پادشاهی بدو با چیزی از خزانه آنها گامسته شده و این اکنون با ب دادن آن پول نوازند زیرا که از آن کرده
 چهار هزار خانوار بجای مانده و شش هزار و دویست و نود و نه از آن در این بنده که از شش این گونه از برای سترگان زرتشتی هندوستان نژاد دیر دانیان دو دمان گمان
 که در یک بار برتری از آن بر کشور ایران بنده بوم گرامینه ششم ساخته اند که است و آن بخشش حیوان از تنیدن گونه مکتان خورشید مهران گردیده و دردی از آن خود
 کرده آورده در بند می بود که ششده هر سال از سود آن پول از خزانه زرتشتی ایران داده آید همین در شتابان ایران نیز برای استواری پادشاهی که یک باره
 توانی خوشی طی پول خراسته کرده و در میانجی این بنده نیاز مند برای بزکارگان زرتشتی هندوستانی در پیش فرستاده اند که ایشان در پیوند پول نامیده
 بود بلکه انداخته که از شش سیدان پول نوشته چند گانه بهر یک داده شده است ازین دهه از امسال که کار که از آن در کاوشهای این سال از زبان ترک آوی
 نویسنده همین پس پول سال از خزانه زرتشتی زد که از روی فرمان همایون خسروی که در این خسته سال بنام نامی سترک میر کامکار سرکار جهان سلطان محمد
 نگارش یافته و شکر پادشاه از روی دوا کسری این کرده نموده و خبر به ایشان این قول آن والا خان نامدار و که از فرموده مستعد و نهاد و شست توان است
 از روی تشبیه سکه است بر آن بخشش شاه جهان پس ازین گفته و امید بخامدین با بر ما چیزی این که شش کرده و با خبر زرتشتیان که آن کرد یک سکه
 هر ساله روی بزکارگان پس چندین کار در آن با خبر می داده و در دست پس در وقت پول سری از شتابان یزد و کرمان نماند لایه پس این نوشته که کار از روی سید پادشاهان
 داده شده

از امسال که سال یکصد و بیست و هشت از پادشاهی یزد کرد و شکر پادشاهی و یکصد و بیست و هشت از سال هجری و یکصد و بیست و هشت از سال مسیحی
 پس این سکه بهیچا آمد و در بند می که خدا با کار و جبران درخواست پول جز ازین مرد و نژاد او نمائید هر کس این سکه را ستاخر در این پول سری آورد
 و بزکارگان نژاد و دمان این مرد منباید بخشم زردان و تقرین فرشتگان گرفتار آید بدون با و در تراج با و در تراج
 در این سکه بهیچا آمد و در بند می که خدا با کار و جبران درخواست پول جز ازین مرد و نژاد او نمائید هر کس این سکه را ستاخر در این پول سری آورد
 و بزکارگان نژاد و دمان این مرد منباید بخشم زردان و تقرین فرشتگان گرفتار آید بدون با و در تراج با و در تراج

بسم الله الرحمن الرحيم

خشده کوبری که از کنج شایگان سرخا طر شایسته عنوان و این در زبور و با چه
دفا تر آید ذکر جمیل خداوندیت بر بر آید که عز و مندان سخن طراز و نکته سبحان
بیزر و از رفعت شرح صدر که عظم آیت علو قدر و عطیت بسط خیال که خوب
و جت اقبال است غایت فرمود و فحَمْدًا لَهُ ثُمَّ حَمْدًا لَهُ بِمَا لَكَ مِنْ
مَلَكُوتٍ مَقَامٍ لَوْ دَوَّوَتْ مَتَوَفَّدُ صَدْرِ شَيْئَانِ مَحَلِّ مَدْرَةٍ وَلَا سَوْتِشِ قَصُوبٍ
مَا عَرَفْنَاكَ مَعْرِيفَ بَرِيٍّ مِنْ مَلَا حَطَّ عِيُونِ اسْتِ وَلَا يَكْفُرُ إِلَّا بِصَافِئِشِ كَوَا
و مرنی بجا طره طنونست که حیبت عین لافواه در هر کجا که چشم کشایم حاضر است
گویا درون دیده ما بود جای وک ذات بر حق و پستی مطلقش پید از ایزد
بست و کلمات از صهای شاهه صفاتش مرمت او بخود پید او پستیها
اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كِشْكُوهٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ
در جهان جز نور حق تا بند نیست وین نمی پند کسی تا بند نیست

بنده شوای خواجه تائیس عیانی
هر چه خیزد بر بندگان باشد

هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْرِفُونَ

اوست بنده و چون فانی بقای اوست زنده دولت عشق جاوید و بادشاهی

برد و کوشش پاینده کلامش ما یبسطون عن الهموم است و فرانشان هو الالواحی

خدا میرا دوست بلکه مقصود از هر چه است اوست چنانچه پسندید کاینات و خلایق

موجودات رسول امین و علت آفرینش زمان و زمین مهبط الوحی و منبع الامروا

خبر فریش آبا و آجدها
اکثرها نائلا و اجودها

شمس سخاها هلال بلبلها
در نقاصها ز بوجدها

سپهر ثبوت را مهر و مهر نبوت را چهر دیده آفرینش را انسان و انسان منش را

قلب و لسان شاهد بی نظیر و نذیر و پذیر قمیصی ختم رسپل خواجه پیغمبران

که قبل از تکوین عالم شود و تزیین نقوش موجود

صورت اول که تلم نقش است
به در محجوب احمد نشت

فَأَحْمَدُ الْمُصْطَفَى مِنْ رَبِّهِ شَرَفًا
إِلَيْهِ قَدْ أَنْزَلَ الْآيَاتِ وَالسُّورِ

پیغمبر اقی لقب ناشی نسب که در یابی حقیقت را در می است تیم و بنای شریعت را

رکنی است عظیم حسب و افزون کوه بر تاج دین است و نسب را تا جو و نقلت الشان

طفیل منستی ذاتش بلند و پست جهان
بند و پست جهان خود نه بلکه مست جهان

بِهِ الْيَتِيمُونَ قَدْ تَمَوَّأُوا فَجَاءَهُمْ
كَالرُّوحِ لِلْجِئِمِ وَالسُّلْطَانِ لِلْجِئِمِ

و آل اطهار و اصحاب اطیاب او که افلاک عصمت و طهارت را در اریک

تا بناک اند و مقصود کلی از اجلاط آتش و باد و ارتباط آب و خاک

الشائفون الى المكارم والعلاء والخائفون غداً جبال الكواثر

بریک از برای تمیذ بنامی شریعت و تمیذ با طوین و ملت قبول زحمت کردند
و ترک راحت کفشد و لا را ایلاتن در دادند و رضا را بقضا سپردند و ندانند

چراغ راه هدایت شدند و صاحب دیوان ولایت جمعی را ایزد پاک

فل لا استئکم علیه اجر الا المودف فی الجبل

انت منی بمنزله هرون من موسى سرو و نصیرش خدا گفت و خود کو کف عطا

ها علی بشر کف بشر ربه فیہ نجل و ظهر

فوسه فوس صعود و نزول سهمه سهم قضاء و قد

نام او در نامه ایجا و حرف الین ذات او در دفتر توحید فرزدا شهاب

علیه اوفی سلام الله ما سمجت و رفا الحمام علی خضراء افنان

اما بعد چون خدای تعالی از وجود مسعود دارای با فریبک و برای دید

لنگر سکن کثور کشای داورداد کتر فرشته نهاد و فرشته تهر شسته عدل و پا

مسند آرای ایوان جم و پستم پرد از ممالک عرب و عجم جوهر رحمت الی مصداق

فیوضات نامتایی اورکت ملک انسر کریم تلج سخا عنصر هشتم روح سخن شخص

کمال جان خرد پیکر جلال ناموس عدل کف زمان قانون جود اصل ان دریا

نعم کف عطا بلای درم غیث جیا بزرگ بار خدای که چون خدای بزرگ

ز کم و کیف برون و ز چند و چون برتر تجاوز قدر المدح حتی کانه

باحسن ما یثنی علیه لغایب بنده جایش سپهر شرمندۀ رایش مهر

انجش چشم ما پیش چشم تیرش پر پامیدش را سگر خورشیدش جام بهرامش غلام

نوشته
ناصرالدین
قاجاری

بیش خطیب کیوانش رقیب محمدش روان مجروراش نطق شهبش غم قطش خم
 محس مجور را محس سماک بپش هو البدر لکن لبس کبش ترو
 حجاب و نور البدر بنزله الحجب هو البش لکن غابه البض و الفنا
 هو البحر الا ان موزده عدب السلطان الاعظم و انما قال الله
 الاکرم ظل الله تعالی فی الارضین ثم ان الماء و الطین ابو العش و النصر و الظفر
 خلق الله لکم و یجری فی بحر المرادات فکما اورکت سلطنت رازیت دیگر داد
 و منت و افزنها و از فرس مبارک افسر حمشید فروغ خیمه خورشید یافت
 و ازین انکت سما یون انکشتی بر شتری پر تو اذ اخت سامی کمرهای کمرکاست
 و سوار باثر یا بیانات برخواست دولت غلام و بخت مساعد جهان کجا
 او هم لیالی و اسب ایام رام و کردش کردش بروقی مرام بپش
 ملک الزمان و اهله و نصرت احکامه فی ارضه و ستمانه
 و باقضا حسن تدبیر و استصواب ای ملک آرای مملکت پر امی جناب جلاله کتاب
 اشرف انجم و خداوند کارار رف اعظم صدر الوزرا و اجل الکفاة اعتمد والدو
 العلیه سید نصر الله شخص اول دولت و صدر اعظم مملکت ایران سپهر نیرافا خان
 نیتجه اسد الله که فرطعت است چو آفتاب که طالع شود زبرج اسد
 ادام الله جلاله که رای رزین و خرم تنیش در دست و کسود کار و کاست
 و فرود ملک دیده بنیا بود و بازوی توانار ایت عدل و انصاف بطرد خنود جو
 و عساف افزاشته و دست تطاول سازا از اقطاع ارباع جهسان منقطع و کوا
 داشته تا رسم اصناف نابود و جنود جو بر مطرود و زهره دو نام ماند چو سیمز و کما

غاب
 پیش
 بیض
 جمع بیضه یعنی کلاه خود
 قهبران
 ایسم بر وزن پهلوان کار فرما گویند
 بران

دوست برقرار و در غل و غلبه و در امن و امان و در قبول و در نزو و در قبول و در قبول
 تا با از انبار تنگت و شیر هم از آب و آنگاه معمار رعایت شاهنشاهی و رعایت
 استنماهی را برمت اکناف ممالک و اطراف ممالک روان داشت زمین
 تصرف حسن تو قش مطربهای جهان معهود و منطقات بلدان معترض آمد عمارت
 فلک نیاد و بناهای عالی نهاد از مساجد بلند ایوان و مدار پس سپهریان و بیابان
 مذنب و خانقاه و مذهب و مناظر و کس و قصور میزوش و اسواق رکنین و بوطای
 بی شب و قرین که غرافات بر یک با شرفات سپهر برین لاف همی راند که
 برتری جوید خاصه در مرز ری و حکما که که مطلع سعادت است و مشا حلافت
 و مقر اولیای دولت چند که شماره اش در و هم کند و پستاره شمش بر نسجد بنیاد
 تا بر جانشین چند بود نمونه سخد گشت خرابی با بادی بدل شد و وادی بنیاد
 ساکب و مار معابر طهارت آمد و گنام شیران مقام دلیران جهات اربعه ملک
 مانند جهات اربعه زمین زرم یافت و حرمت حرم نظم ملک و رفاه
 رعیت و ضبط امور و سد ثغور بر حد کمال رسید و اعمه الی کامل یافت و
 کار دولت مأمون از قصور آمد و مصون از فتنه تور گشت

حکمت
بر حضرت اوست

مطرب
چاکلی که در زیرین کشند

منو
بروزن نیکو بشت را گویند

مشرقی
بفتح اول و سکون با
وزای نقطه دار زمین گویند

معد
نام شهرت در هم قد رود
که از اما در الفهر و بشت
دبا گویند
ادی
جس

شعور
جاها نیک نزدیک با
و شمش باشد

بدتر شرقا لارض والغرب کینه و لیس لها وقت عن الجود شاغل
 از نیل نسیل نعم و محیط بیط کرم بر شهری نهری روان کرد و بهر تشنه رشید
 و با یکبار سه پند خلل ملک دولت کند و دفع علل دین و دولت نماید در تربیت و
 تقویت قصاه مجتهد و غزاه مجاهد و تحریص حماة دین مسین و تشیح و لاه ملت مین
 و پاداش حقوق و کفر حقوق در انفا و احکام و ارشاد آیات معنی چسپل

کفر
بفتح اول و سکون
کافه نیک و مکافه نیک
و گویند

بند دل داشت و جندی کافی فرمود طوایف طلبه علوم را وظایف مقرر و معلوم
آمد و اسباب توفیق میاگشت در رسوم تحصیل فضایل و فنون از اصول و فروع
و مقبول و مسموع توأم دیگر گرفت و رواج دیگر یافت بدیت
فلقد کنی الاسلام کل عظیمه و تحتمل الأثقال من عبائنه

بر سفارح فرق اهل حال و ارباب کمال جناب بکسر و نطنل عا طفت و نعمت
اصطفا عشان پرورد و آفتاب عون و عنایت و سحاب بذل و درفتش بارها
رجای فضحای امم و قصارای هم شعرای عرب و عجم کی تا بدین گرفت و دیگری
باریدن آن صحرا و شمارا با قوت حمرا نمود و این از کل سراب کل سیراب بسکما
برکت و از روی تربیت و علومت علی قدر مراتب رواتب مقرر داشت و جایزه
بی اندازه و صلح فرون از حوصله عطا فرمود و بانعامات ذواخره و تشریفات فاضله

در بیع من الاء یطره الذهی فینب فی حافانها الحمد والمجد

در تشویق خاطر ادبای بادی و حاضر و فضحای مجاور و مسافر حیدان با لعنت فرمود
که اشعار آبدار چون زرد خوش عیار در قضا و حوائج رایج گشت و در حضرت صدر
قبول بدیت شعر خیر من بلبت ثبوت یافت در روز کار صد روز یافت قدر با

از آنکه یافت قدر صدر روز کار طبع موزون و ناموزون اعلی و است

و بزرگ و زیر دست و عموم مردم و قاطبه ناپس از عوام و خواص تکمیل فنون
فصاحت راغب آمد و تحصیل علوم بلاغت طالب بطوریکه کنج بگرداند و در رخ

هنر خرید تا معارف فضل شایع گشت و زخارف منزل ضایع بر لبید می بسید
شد و بر غمی مستثنی هر چه ناقص و خام بود نخته و تمام گشت و باعتبار اشتها رگرمی

عمارة
بار و کرانی انجلیح
فرق
جمع ذره است یعنی کبره

سحاب
بمعنی نظریافتن است
بجزئی
ارجاس
بمعنی اطراف است
قصار
بمعنی هبه و عطا

حافات
بمعنی اطراف است
بادی
یعنی صحرائین
حاضر
یعنی شمس

زخارف
جمع زخرف است و زخرف
القول بر تفسیر الکتاب

غمی
کودن و احسن است

دیباچه

باز در شعر و جوش خریه و هنر و در انجمن با بهره در کشوری هر دو انشوری که بسته دایم
 ایام ویالی بود و حسته سهام صرخ لا ابالی ترک بنگاه کرده و بیسج راه نموده روی
 بری آورد و اجماع اهل فضل و ادب و اتفاق شعرائی عجم و عرب در پایه سریرا
 بنای دست داد که در هر دو ایام و در هر دو مضمی عوام و شعور تا رسم سخن سازد
 بزرگش من بازگشته شعر بدین شیاع و شاعر بدین اجماع حتمی ندیده و کوشی شنیده
 آن شعرائی نامدار و ادبای بزرگوار که تمامی آنها طلیق اللسان و رشیق البیان نام
 بر یک ماطل بفضل است و هنر شان مشق از عقل صیارت اخلاق رجال اند و سماع
 نقص و کمال اذ اذ تموا ثلبوا و اذ اذ مدحوا سلبوا و اذ اذ رضوا رضوا و اذ اذ
 و اذ اغضبوا و وضعوا الترفیع تبتی سکت فنانند بهندی کا نور
 هفت ایلم بجای و کشور گیرند غنیمت لایضاد و فخر هم لا
 بحقرا اذا افتروا علی انفسهم بالکبائر لم یلزم حد و لم یثمتد الیهم بالعقوبه
 بدستخیم یوقرو شایتم لایسنضغرا کیر فضل جان هنر کیمای هوش
 الهام نظم سخن معجزتلم هر یک با شاعر و لیدر پیرت را قیام
 بی نظیر عرا که زبان زمانت و ابنامی زمان از یور زبان محامد اخلاق و محاسن
 شیم و مدایح اوصاف و آثار کرم جناب جلالتمدار ارفع اعظم و خداوند کار شرف
 انتم و ام اقباله العالی را بعبادات رایقه و اشارات لایقه و تشبیهات
 بی و صمت احتلال و مخلصی سیکوتر از سحر حلال از طبع بیان و کلک و بیان
 سحر سازی و معجزه پرداز می نمودند و پس از انشار در حضرت صدارت سمت
 انشا و شرف اصناف و غیرت قبول یافتی و از آنجا که آنجناب از رای رزین بران

تینا اسباب شعرا

طلیق اللسان رشیق
 اللسان
 هر دو کنایه از فصیح و بیفت

صیما فی
 جمع صیرتی است که
 صرافت است
 سماره
 جمع سماره است

مطرا
 معنی تازه و آید
 غنما
 درختان

رایت
 معنی صاف و درخشان

وصمت
 معنی عیبات

انشاد
 خواندن

غش سخن از زمین است و از هوش سخن نویس معیار اشعار خالص از معشوش
 در مراتب قدوم اقسام طرز و منابع سبک و محاسن سبک کلام مستحضر و از نظر
 ادبی الشعر بحی الجود والبأس بالذنب نبقه ارواح له عطران
 وما الحمد لولا الشعر الامعاهد وما الناس الا اعظم النخراث
 از گفته ابن رومی با خبر روزی در مقام مبالغه و تاکید تحسین و تزیین شعرا و اشعا
 ایشان بجا کفان حضرت صدارت چنین بیان سیرت که از فرط زمی بندگی
 و کمال شایستگی اگر این بیخ بر صفای چهره او و مهر ز لاجورد سپهر بان عطار در
 با خانه مژگان مشتری بر کار در سماع زمره برقص آورد سیجا را پس اگر
 نیروی دانشمندی سخن بسخ این لالی که هر عقدش شرم یک دریا کو هر ارزنده است
 و رنگ یک کردن احترام بنده بیک سلک منخرط و بیک رشته منظم در کجینه
 بچند در سفینه جمع آید کنجی است شایگان که برای کان یافته و بی رخ و آسب نصیب
 افتاده و هنگام ذکر این مقال و گذارش این سخن تقوید باز وی هنر و خاتم محب
 و اویزه کوشش بوش امین کنوز الفضل عبیه سترها هو العالم العلوی و الجوی
 اعصابه اطلسته العلیه ذاب شایزاده اعظم علمت میرزا چون پور سینا بطور سینا
 حضرت صدارت را معکف بود و در آن بساط گردون بساط سعادت درک
 صحبت مشرف و خداوند کار اجل صدر الصدور اعظم را بحال خیرت و نهایت
 در بت و بصیرت و تسلط و انی و مهارت کافی او در کشف دقائق و حل غوامض
 اطلاع بر انواع کائنات سخن ساز می دستخوار بر امثال و لغات در می و تازی و ثوقی کامل و عماد عالم
 و يعرف الامر قبل موفعه فماله بعد فعله ندیم

غش
یعنی فریب
نوشیدن
یعنی شینت

ترجیب
یعنی برجاستن

صفای
جمع صفوات که معنی صفاست

سلک
رشته ایست که در ابرو
و امثال آن بدان در کشند
منخرط
یعنی منظم است

عبیه
یعنی خورجین است

خیرت و درایت
هر دو معنی اطلاق دکا

غوامض
جمع غامضات که پچپچا
باشد

از عنوان صحیح احوال دمی کتور خوانده و مجرب یا شریح همی از جهام که مربوط به علمی از
 علوم بود به پیشورتش اقدام ننکرده و انجام میداد و بی اعتبار اختیارش اشیاء
 میفرمود از حال ادبای ما بر دینغای دانا که مجمع قصاید قادر و شمس فراید توانا
 باشند اسکناف کرده و استسارت فرمود که کدام یک سزاوار این کارند
 و شایسته این عمل که با وجود جمع و محول شود شایسته او اعظم از زوی کرامت خلق
 دنیا بهت قدر و علم و همت و پاک فطرت و حسن خلقی که در حق این بنده جانی طاہر نشی
 سپاسی داشت و سالیان دراز در کف خصب و راحت در ریاض امن و دوستش
 تنعم و پر خور داری و تمتع و کامکاری یافته و روز بروز بسیروی آزادگی و روش
 و مردمی و قوت این بنده را ضامن کفایت مراد و موام و کفیل اتمام هر آرزو
 و کام بوده علی رغم آنان که بزعم ایشان در شتایت درین بام لاجورد اندود
 که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوا خواست که این ضعیف را آب رفته
 بجوی باز آید و کارهای پراکنده سپاسان پذیرد در روزنا کامی و پریشانی سپری
 شود و محنت ایام چون ایام محنت بر آید و آفتاب اقبال از مشرق سعادتش بر
 و بر مظهره ارتفاع بخظ استوار رسد زمک بوی و زخورشید نور زینت
 در حضرت صدارت چنین اظهار داشت که طاہر نشی که تخلص شعری است در
 همه شعرا و را از صورت طاہر شمایل فضل با بر است و از شمایل بصیرت دلایل
 بصیرت ز ابر فروغ لالی نریش نره در یون را نخلت افروده و علوم مضامین
 نظمش سر بر کواکب مرصوده فرسوده خاطر و قاد و طبع نقادش مفرغ معانی کبر است
 و مخرج مبانی فکر ر شمس فلش نقاشش در ابع اسرار است و نغمه دمس میجی در ابع اشیا

اختیار
یعنی امتحان

شکل
از لغت صد اداست در تراغ
و تقریبی هر دو آهال
می شود

خصب
قراد

نسرو
زور و توانا

سری شد
یعنی گذشت

با بر
یعنی درخشنده

نشده
یکی از منازل قراست
برون سر
اسم فارسی بر تاست که آن
بیز از منازل همراه

مع البديهة ليس بملك لفظه فكأنما الفاظه من ماله

برگاه رای ملک آرا اقتضا نماید و حکم محکم صادر آید که مقصدی ترتیب این دست و
متجدد تألیف این محضر کرد تا بن و روان تاب و توان دارد بگوشد و با فرداغ
و انامی و خبرت و در خوش بیانی و شناخت بعد از ملاحظه تائب و نواختن

جواب زواجر که در دو اوین و دو فایز پر اکنده است بهنجاری درست و اسلوبی
نیک و طرزی مخصوص و روشی تازه و تملی خوشش بیک سبک در کشد و کنجینه سازد
که شاید شخصیت صدارت و سزاوارشگاه دست و ذرات باشد نظر متعین و

تصدیق اشرف و تشخیص و توشیح و الاو
بالمجد لا بالمساعی ببلغ الشرف
تمشی الجدد باقوام و لو وقفوا
اخر به مهر مهربانی ساز کرد و در و گوا

هست کام کام و شادمانی آغاز نهاد آتم در کار یاری و سازش آمد و اینم بر سر عمارت
و نوازش دولت غلام من شد و اقبال چاکرم انخدا و نذر با انجام این خدمت
بزرگ و ذمام این مهم خطیر اراده نافذ و مشیت جاری کردید روزانه دیگر ما و بیف
خدمت تقدیم کند و تقبیل باطوبالا اقدام نماید بصوب بندگی حضرتش توجه
کرده و در ذیل صفوف عا کفان حضرت در متامیکه داشت بازشت شایسته

اعظم تخت تهنیت بر سرود و پس بدین شمار تم اثرات فرمود پس از آنکه با پس
این سپاس سر بر زمین سودم و دست بر آسمان کشودم و کشم زهی کار و کام
و حنی لایه و نام هیچ نبود از آسمان این حرکت کمان مرا که سمت این خدمت
و نعمت این دولت تم تبشیر و زمی روز می کرد و بفرخی قیمت آید حال با تا از لقا
و غوغای خاصه و عامه در کرد و بجا و آه بر آید و بجا ز آمد و در دست کاک و در دست

فروع
همین بود در آداب
و استن

زواجر
جمع زواجر است یعنی
در خنده
مخار
طرز و روش

سمط
رسانیت که گویند آن

حد
نفع بی نیت است
خروج

خنی و زمی
دو کلمه اند که در مقام
تخین استعمال

دوات را گویند

تن آسان
بدون برسان سوره
و تن درست باشد

چالاک و چستی نه تن آسانی و سستی تحت از نایب حضرت باری یاری حبت و پس از
طبع غرا که پنهان این آرزو در آن ترا دوست است سعادت خواست بفرورد که

مردم خاطریت امر پذیر هر چه گویم بسیار گوید کبر

اودات
جمع اوقات است که آت
و آت کارها

و با داد و داد و دوات که این مهم خطیر را اصول و فروع اسباب و اودات

این معینه معانی که تالی سبع المثانی است با قد امش دست برود با تماشای پای فر

سبع المثانی
کتاب از فاشا
تجارت

فضحای شهر بلکه ادبای دهر از صغیر و کبیر و برنا و پر هر که این سخن پوش آمد و

اکاهی بر کماهی این قضیت یافت دید که ایجاب صغری و کیت کبری موجب تسبیح است

ابغث اسامی من فیها خلده منقوشه بین سمع الدهر والبصر

تقطیع
بیداریت

خواهد بود و از مقوله و محاسب هم ایضا ظاهرا و هم در فود هر یک ستمهای در روزگار

سرقاد
خواب

که هر که بتبایش و نیایش خداوند کار اعظم منظم ساخته و بلطافت آب زلال و حلال

نمایش
بروزن شایسته بی محبت
فوج

سحر حلال رودا حبه بودند همچون آب شیرین غوغای کاروانی دسته دسته آید

و بسته آید آوردند و بوی درخ درین فوج و آرزوی کج درین کج همی گفتند

بسی داخل کردن

هذه حدائقنا الشریبه و حدائقنا الشریبه و حدائقنا الشریبه و حدائقنا الشریبه

فوج
حده خواهر

مواربش فبسننا و فسننا الما فو سخن کترانش بجان پرورده در روان پرورش

کلیج
مخف بکنانیدن

بخون دل بدست آورده بستان و درین بستان که هر قطعه اش شکست

فیس
مراد از در این
عرب است

برینت و غیرت نگارخانه چین معاقل عقلاست الیه لیجاون و بساین

نظر فاست و فیما تشریبون نعم النکر و العده است و نعم الظم و العمد

فیس
مراد از فیس بن ساعدی است
که بعضی احوال در عرب
مثل است

نعم التریه و السلوه است و نعم الذخر و العده نعم القرین و الذخیل است

و نعم الوزیر و التریل هو الجلیس الذی لا یغوبک و الصدیق الذی لا یغترک

دست‌آسی‌بزرگان

بطبعك باللبل طاعة النهار وبقيدك في السفر افادة الحضر
 فكتاب شعر الاديب مؤانس و مؤذب و مبشر و نذير
 و مفيد اذاب و مؤنس و حنة و اذ انقردت فصاحب و سمير
 برنگار و كهين و معين بارارين اين منت بزرگ باركرشم و پس از ذكر باستغناء
 انه خير ناصر و معين بجمع آوري اين اشعار فصاحت شاعر پر و احمه و كتاب
 مستطاب را چون مخزن است از لآلي متلالي و جواهر زواجر كنج شاكايين
 نام نهادم مستتي بر دو درج و يك سلك درج نخستين در ذكر آثار و اطوار
 و شرح احوال شاهزادگان عظام و ملكزادگان با احصاء درج ديگر
 در شرح حسب و نسب و مراتب فضل و ادب شعراي بزرگوار كه در كس سعادت
 حضرت صدارت نموده و ايراد قصايدى كه در محضر عالي سپرده اند
 و سلك در ترجمه احوال و شمه از اقوال مؤلف است راجيا بفضل الله و رحمة
 كه بزودى صورت انجام كيرد و بيت تمام پذيرد و در محضر سزاوار صدارت غلظت
 درج نخستين كه حاق است بر شرح احوال شاهزادگان عظام

خاتمه بخش اول
 صدر اعظم شاهزاده

نواب اميرزاده	نواب مستطاب اشرف	نواب اميرزاده
ميا اميرزاده	عادل الدوله اميرزاده	ميا اميرزاده
مخلص برضوان	ميرزا مخلص باگاه	مخلص برضوان
نواب مستطاب	نواب اميرزاده عبدالباقر	نواب مستطاب
شاهزاده و الاميرزاده	پسر نواب مستطاب شاهزاده	شاهزاده و الاميرزاده
جلال الدين ميرزا	مؤيد الدوله اميرزاده	جلال الدين ميرزا

آگاه بوسیل بن النعمان بن الضرعان بن زهر بن البدن بن الجوز بن المصباح بن قنبر
 التصابع ابو الفضائل اخو المکارم ابن المعالی شاهزاده هوشنگ بنک فرزند
 بزرگ و پس بوس منوچهر چهره دار شیر قاجار ترجمه احوال و خصایل و ذکر اوصاف
 و فضایل آن آسمان مجد و معالی که درین آثار فضل او چو ستار است پشما
 از شہامت جاه و نباست قدر و کرامت خلق و رزانت رامی و عفت
 و ستموربت و دوز و کار و فرط دانا و سلامت نفس و سلامت طبع و پاک
 طینت و خلوص فطرت و جمع فضایل و ترک زایل و کثرت سخا و خصلت حیاد
 شدت باس و کمال بطش و اصابت عزم و ممانت حزم و یکاست عفت و رزانت
 خاطر وجودت ذم و نظام امر و نفاذ حکم و کثادکی دست و دل و صفی
 آب و گل که در آن سرشت پاک و نشا پوشش و ادراک فراهم است من بند
 که پار نعل از یاه لعل و انم و تیز شراب از قنیر شراب شو انم اگر بخوایم نیز استایم
 و مقادیر و محاسن بر یک بر شمارم می چون عیان بدم است و فرسودن سہلان بقیم
 و نعت و اهل العصر نعتش فضله و نشانی عن فضله و اعیاد
 فقالوا له حکم فقلت و حکمہ
 فقالوا له قدر فقلت قدره
 فقالوا له عفو فقلت عفوہ
 فقالوا له اهل فقلت اهلہ
 قنایش سخن هیچ در تنگیب بدان مآب که در قطره حبه پناور
 پر آجدار بزرگوارش شاهزاده قادر قادر و مکرزاده مغفور برورد و بسید رضوان

غلام
 ابراهیم
 ضرغام
 شیراز

بنک
 یازده معنی دارد در این
 عقل و هوشیاری و کوشش
 دولت و قدرت و بزرگواری
 مراد است

بزرگواری
 قدر و قوت سکوه
 و عظمت
 شہامت
 بزرگی و نفوذ حکم
 سربندگی

شاه
 شرف و شرف

یاره
 روزن چاره خلق
 از طلا و نقره و غیره که
 زینهار دست نمایند

قنیر
 کمال است

سہلان
 نام کو بی آ

نایب السلطنه عباس میرزا طالب ثرا را هم از عهد صفروادان صبی آیات شمال
 مجد و کرم و امارات التسل و سید و البطلان پیدا از عنوان صحیفه جمال و صفی
 او بر آینه رای جهان نمایی بد آنگونه جلوه کرد که هر گاه چهره فروغش را مشاهده
 نمودی بالمشافه فرمودی سبب صفال الجدا لخلص منه
 و ابان طیب الاصل منه الجوهرا الموضه چنان بهدش آثار خسروی پیدا
 که فرق نیستوان کا مواره را ز سریر و چنان شیعه آثار رسادت و جلاد
 او بود که میخواست از عهد بهدش کشاید و از کا مواره اش بر زمین نسا بدیل
 همام کشورش کند و در خیل مدار لکشرش نماید تحت خاطر بر تیش ربکا شت و آن
 تمامت اعیان مکر ادکان در روس امراد قواعد حرب در موم طعن و ضرب
 و مشق نظام در شش سهام ممتاز آید و مخصوص کرد دیوسف خان که از اکابر
 امیران ایران و مختار توپخانه و دلیران آن بود همیشه مراتب ساخت و بر
 مواظب نمود هر روز از نام آتشام در میدان مشق نظام که هم ز سرنگان
 در عرصه او هوای هوای هم ز سر بازان در پهن او ایامی با زهر
 زهره کیوان ز چه از روین خم چاک در پرده کردون ز چه از زین
 از مشق شفت همی بر دو رخ تعلیم و تقلم میداد و از آنک زمان چندان مبارز
 و آهنگ جنگ ما بر و با احتمال توب و تفنگ قادر آمد که از آنجمله در فن بر آمد
 که بزرگترین سهر خسروان غازی است بدون کزاف و ظرافت تا یکیل مسافت
 از آن مار مور او بار آتشبار و دلوله کلوله بر کلوله زند و سر صرخ از سطوس
 هنگام سگار سوز آشیان مجره بر بیار و بلکه پر نخار و بوم الهیای صفا لبحر

شمال
 مجمع شمال آت
 و شمال یعنی طبع آت
 شمال
 چو شمشیر

صفتال
 بروزن کتابتیم
 مصدر است ازین

من
 دو دهلوی شیرا گویند
 ابان
 یعنی ظاهر کرد آیدین است

طعن
 رزن نیزه است

روین خم
 کوس و آله و نسا
 بزنگه را گویند

زینهای
 گره و سپهر آ

مار مور او
 گنا باز جنگ است
 زیرا که مور عبارت از بار آت
 و او باریدن یعنی
 فرود آمدن است

ظلمه والنجون لهبا لطنناك صهار خرت و لهدش كه با
 آن باير فرايش و دانش و ديد و با آن پايه نشين نمايش يا فلكمال قدر او را در وقت
 و اصابت بر شناخت و دريافت فرمود كه با طراوت جواني و استقبالش
 در اقران و اثر اب خویش مانند آرد و از كفاة دهر و دناهة عصر كسي كز او
 حلو خلا تفه شوس حفاثه **محصى الحصاصيل ان محصى آثاره**
 تا داشت و دانست و خواست و توانست از مناصب كاست و بر او فزود
 و از ديگران گرفت و بد و بخشود و كسوت منصب عظيم و شغل جسم و آرا
 و فرمانروائي تو چنانكه پشت پناه است و قلب لشكر و بازوي جيش است
 و باب ظفر و اسباب غلبه و مشاير و زوي بر خصم است بد و بر سپرد تا آنكه
 مراتب مجد و كفايت و مراسم رشد و كفايت كه با آن فطرت پاك و سرت
 نغز آميزش شير و شكر داشت و آلايش آب و كمر و چون ظرف مستمر كان
 بود و ضمير مستر كان آن با آن در روز بروز بمرض ظهور و بروز آمده مادر سن
 شانزده سالگي كه مبداء ريعان عمر و عنقوان جواني و اوان نشاط عيش و كرامت
 حسن جمال كمال رسيد و شوكت و جلال از اندازة و اعتدال در گذشت و با
 معصم صباحت گشت و سوار او **عجت**
 و بحر ندي في موجه يضرق البحر
 در لغا چون يوسف آرد در غا و غا **سبا**
 رجوع معظم ممام ببيت
 و راه اهلا للعلی فاخصه
 و سعید رضوان عهد مبرور از روی سايي

خوب
 لب
 زبانه اش
 صهار
 صینه مباله است از
 كه جسي مان كز پاك
 و آب كز دن پيابه
 اثر اب
 جمع تر ب است
 هزاد

مجد
 بزرگي است

عنقوان
 اول هر چيز است يا اول
 بيت است

سوار
 بگر سين است بديت
 او هم
 اسب سياه است
 فطام
 شير خواركي است

و استحقاقش با نظام و حکومت محال کرد پس و ما بنگله که سرحد ممالک عراقین بود چنان
 و کردستان پسته از ضرب تظاول و فرط چاول و خسرو خان والی و اگر ادلا ابالی
 در استوب و انقلاب مردمانش بمواره از نهب و غارت در تشویش و اضطراب بود
 نامزد و نامور فرمود در همان صغر پس چون مردان از خود مردمان که این نظر و سیاست
 و کفیل نظم و عدالتش بهر جا فرستاده بودند که دید برید و بر رخه ملک چید
 در مای فته را بر بست تا چاره از ظلم پشمکاره برست و هر که مقصدی خلاف
 و نقدی بود مکافات نمود و بی نظمیهای سابق را تدارک مافات بطوری که
 مخالف و موافقش برستود و معاصد و معاندش تحسین نمود و تارعی را
 شاد کند و مملکت را آباد نخت نظم معاش و معان داد و سپس ضبط ممال
 دیوان بنزد احسن سلوک بلده و بلوک محال کرد و چون بر طاپوس و افتر کاوس سارا
 پکنده شازاده را حال بدینمقال بود تا سال نخستین از سلطت خسرو باد اوود
 مروج ملت تازی محمد شاه غازی نور الله مضجعه و ورود الله محجه که را است منصور
 از تبریز بصوب طهران که مقر سلطت عظمی و مستقر خلافت کبری بود شکر گشت
 در عرض راه شازاده در ایچ آوری سپاه آگاه و احضار بدرگاه فرمود شازاده
 بالشکری تبریز فی جفیل کالیم الا الله لاماء فی غریب الاذرع
 تیپ سوار بود کرده از پس کرد
 و ان شریزه اژدها که زعر او سپینود
 همچون زمان حاکم غلطی در بنین
 مورسیاه خورد و لیکن چو بر مید
 فوج پیاده بود قطار از پی قطار
 کاکند اناز در موسی کوسار
 واکه فکند کودک دشمن سگن زبا
 صحرا و کوه یکسره ز نور بود و آ

تظاول
دشمنی است

نهب
بیتها برداشتن

بطش
سلطت و باس است

معاصد
شش از عضده است که بمنی بود
و مراد یاری
کننده است

مضجع و مجمع
هر دو معنی خوانند و اینجا
تبر است

جفیل
چین است

المع
دشمنی است

اذرع
جمع ذراع بمعنی بره است